



## تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۳

۱۰

### نکته ۱: انواع سبک های کلاس داری

۲

### نکته ۲: معرفی چند کتاب برای فهم بهتر اصول فقه

برای این که اصول فقه خوب فهمیده شود باید چند کتاب را داشته باشید<sup>۱</sup>:

یک) کتب مرحوم آقا ضیاء: زیرا ایشان استاد مرحوم مظفر بوده است و مرحوم مظفر از نظرات ایشان زیاد استفاده کرده است.

مرحوم آقا ضیا یک کتابی خودش نوشته است: المقالات. این کتاب سنگین است. سراغ آن نروید. مرحوم آقا ضیا دو تقریر هم دارد: ۱) مرحوم محمد تقی بروجردی: **نهایه الافکار**. ۲) میرزا هاشم آملی: **بدائع الافکار**<sup>۲</sup>. نهایه الافکار فراوان است. بدائع الافکار گیر نمی آید.

دو) **تقریرات درس میرزای نایینی**: بیشترین استفاده ی مرحوم مظفر در علم اصول از نظریات میرزای نایینی است. لذا معمولاً ایشان نظریات ایشان را قبول می کند به جز در بحث حروف که نظر مرحوم اصفهانی را قبول می کند (که آن هم اشتباه است).

۱. این عدد دقیقه ای است که در آن بحث شروع شده است.

۲. استاد: لازم نیست حتماً استفاده بکنید. شاید حتی آن ها را نفهمید. این که می گویم این ها لازم اند به این معنا نیست که غیر این این ها لازم نیستند.

۳. استاد: البته یک بدائع الافکار هم داریم مربوط به مرحوم میرزا حبیب الله رشتی. این کتاب هایی که می گویم تا ابد نیاز دارید. یعنی جزء کتاب های منبع هستند.



## تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۴

دو تقریر: (۱) آقای کاظمی: فوائد الاصول. (۲) آقای خویی: اجود التقریرات. میرزا دو دوره خارج اصول را کاملاً

گفت: دوره اول مرحوم کاظمی آن را نوشت. دوره ی دوم را آقای خویی.

ممکن است در ذهنتان بیاید که یکی اش کافی است. نه کافی نیست. چرا که میرزای نایینی در خیلی از موارد در

دوره ی دوم اصولشان نظریاتشان عوض شد.

سه) کتاب مرحوم اصفهانی: یکی از اساتید برجسته ی مرحوم مظفر مرحوم اصفهانی، معروف به کمپانی است.

دو کتاب: (۱) نهاییه الدرایه: حاشیه بر کفایه: فوق العاده سنگین. منتها بعضی جاهای اصول الفقه از این کتاب

استفاده شده است. مثل بحث حروف و دلیل عقلی. (۲) بحوث<sup>۱</sup>: علت این که این کتاب را نوشتند این بود که ایشان

دید کتاب هایی که طلبه ها در حوزه می خوانند در باره ی اصول به درد نمی خورد. سبک ندارد. به همین خاطر

شروع کرد به نوشتن کتابی که سبک داشته باشد. ولی موفق نشد. مرحوم مظفر در کتابش از این کتاب زیاد استفاده

کرده است. مثل تقسیم ابجائه.

چهار) کتب آقای خویی: عادت آقای خویی به زیاد گفتن است. شما اگر به کتاب های آقای خویی نگاه کنید

می بینید یک مطلب را با عبارت های مختلف نوشته است. گاهی و بعباره خامسه. به نظر می رسد در بعضی دوره ها

آقای خویی وقت نداشته است مطالعه جدید بکنند. بر خلاف آقا ضیا.

آقای خویی چهار دوره خارج اصول فرموده اند. هر چهار دوره را هم نوشته اند: (۱) دوره اول مرحوم صافی نوشته

است: الهدایه فی الاصول. (۲) دوره ی دوم: آقای شاهرودی<sup>۲</sup>: الدراسات. (۳) دوره ی سوم: معروف ترین کتابی که

شاگردان آقای خویی نوشته اند: محاضرات. آقای فیاض نوشته است که الان از مراجع تقلید نجف هستند. ایشان

<sup>۱</sup>. استاد: ما دو بحث داریم: بحث فی علم الاصول: تقریر درس مرحوم صدر که آقای هاشمی شاهرودی نوشته است. یکی دیگر داریم:

بحث فی الاصول مربوط به مرحوم کمپانی.

<sup>۲</sup>. استاد: آقای شاهرودی برادر آقای شاهرودی که از مراجع تقلید هستند.



## تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۵

مباحث الفاظ را نوشت. اصول عملیه را موفق نشد. (۴) آقای بهسودی **مصباح الاصول** را نوشت. (۵) یک تقریری هم شیخ شهید محمد تقی جواهری نوشتند: **غایه المامول**. ویژگی این کتاب: این شیخ شهید آمده تمام نظریات آقای خوبی در چهار دوره را دیده است و در این کتاب نوشته است که کدام نظرات تغییر کرده اند. حالا یکی از این چهار تا را باید تهیه کنید. محاضرات معروف است. معمولاً همه از محاضرات استفاده می کنند.

**پنج) مناهج حضرت امام.** تقریرات درس امام را خیلی ها نوشته اند. ولی کتابی که به قلم خود امام است **مناهج**.

کتاب های دیگر هم غیر از این ها نیاز است. مثلاً در مبحث ظهور آدرس به **مفاتیح الاصول** می دهیم. در مبحث عقل آدرس به **مطرح الانظار** شیخ انصاری می دهیم. یا **هدایه المسترشدين** مرحوم محمد تقی اصفهانی یا **المحصول** مرحوم سید ... . یا در بحث مجمل و مبین بهترین کسی که توضیح داده شیخ انصاری در **مطرح الانظار** است. ولی آن کتاب هایی که باید همیشه با شما باشد (حتی در درس خارج)، این کتاب هایی است که بیان کردم.

### ۱۳

### نکته سوم: جای تطبیقات در حوزه خالی است

یک چیزی که در حوزه جایش خالی است «تطبیقات» است. بله دو نفر درباره ی تطبیقات کتاب نوشته اند: (۱) مرحوم سید عبدالاعلی سبزواری؛ (۲) یکی از آقایانی که مشکل سیاسی دارد. ولی هر دو ناقص اند.

تطبیقات یعنی تمام آن مسائل علم اصول را که می خوانید پیاده کند. شما تجزیه و ترکیب دارید. معنی اش این است که شما صرف و نحو را خوانده اید؛ می آید آن قواعد را پیاده می کنید.

مثلاً می خواهیم پیاده کنم: اولین روایت وسائل الشیعه: بنی الاسلام علی خمس: الصلاه و الزکاه و الحج و الصوم و الولایه. بنی فعل ماضی است. یک ماده دارد یک هیات. هیاتش فعل؛ ماده اش: بناء. بناء اطلاق دارد. بناء بر چه شده است و چه بناء شده است؟ الاسلام که آمد قیدش می زند. پس این بنی می شود مطلق ابتدائی اسلام قیدش زد. اسلام؟ چه نوع اسلامی؟ هم شیعی و هم غیر شیعی. اطلاق دارد. البته کلمه ی ولایه آخر اسلام را قید می زند. بنی الاسلام: بناء شده است اسلام ممکن است بر چهار چیز یا پنج چیز یا بیشتر باشد. علی خمس قیدش می زند. الصلاه: واجب



## تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۶

است یا مستحب. اطلاق دارد، هم بر نماز واجب بنا شده است هم مستحب. سوال: این نماز مستحب در حال راه رفتن باشد یا در حال سکون؟ اطلاق دارد. منتها به این اطلاق می گویند اطلاق احوالی به آن می گویند اطلاق افرادی. پس اسلام بنا شده بر نماز واجب و مستحب. ولی قدر متیقن نماز واجب است. الزکاه: چه زکاتی؟ واجب یا مستحب؟ این جایش در حوزه ی ما خالی است. ما در شرحمان بر کفایه این را تذکر داده ایم.

تطبیقات خیلی مهم است. این قدر مهم است که اگر شما بعد از مباحثه ده دقیقه تطبیق کنید این ده دقیقه ارزشش هم از کلاس بیشتر است هم از درس. یا شما خوانده اید که در حروف سه نظریه است. مشهور می گویند حروف وضع عام، موضوع له خاص، مستعمل فیه خاص است. تفتازانی می گوید وضع عام است موضوع له عام مستعمل فیه خاص است و صاحب کفایه می گوید وضع عام موضوع له عام و مستعمل فیه هم عام است. شما شروع کنید. بنی الاسلام؛ الف و لام اسلام حرف است؛ کدام یک از این نظریه ها در آن صحیح است. یا هیات بنی: فُعل، هیات معنای حرفی دارد. چه اشکالی دارد شما که درس می آیید یک کتابی بنویسید تطبیقات الاصول. اگر این کار را انجام بدهید، می بینید می توانید خودتان به تنهایی از پس کفایه بر بیایید.

## مرور مباحث گذشته

آیه استباق: فاستبقوا الخیرات: بر شما واجب است که اعمال نیک را انجام دهید. آن وقت مامور به ها اعمال نیک است. پس با سرعت انجام دادن مامور به واجب است. معنای فور هم همین است.

### ۱

## جواب به دو دلیل قائلان به دلالت صیغه امر بر فور

مرحوم مظفر و در واقع صاحب کفایه می خواهند جواب بدهند. صاحب کفایه سه جواب به این آیات داده اند. مرحوم مظفر دو تا از جواب های صاحب کفایه را نقل کردند. خوشبختانه آن جواب سنگین صاحب کفایه را نیاورده اند.

جواب اول: این دو آیه شامل مستحبات هم می شود. چون مستحبات هم سبب مغفرت و هم از خیرات هستند. همین که دو آیه شامل مستحبات شد، این شمول قرینه بر این است که سارعوا و استبقوا دال بر وجوب نیست. چرا که اگر دال بر وجوب باشد، این طور می شود: بر شما واجب است که با سرعت مستحبات را انجام دهید. اصلاً مستحبات اصل انجامشان واجب نیست. چه برسد به این که با سرعت انجام دادنشان واجب باشد. پس این دو آیه مفید به حال شیخ طوسی و سکاکی که قائل اند صیغه امر دال بر فور است نیست. چون شیخ طوسی و سکاکی می گویند این دو آیه دلالت می کند بر این که فوراً انجام دادن مامور به واجب است. بحث روی استحباب فور نیست. چون آن را همه معتقدند.

جواب دوم: بر فرض این دو آیه فقط شامل واجبات شود. باز هم امر سابقوا و امر استبقوا دال بر وجوب نیستند. چرا که اگر دال بر وجوب باشند لازمه اش تخصیص اکثر است. این طور می شود: بر شما واجب است که با سرعت تمام واجبات را انجام دهید. ما دلیل خارجی داریم که نود و نه درصد از واجبات انجامشان فوری نیست. پس باید عام را تخصیص بزنیم که در آخر، یک مقدار بسیار کمی از واجبات می مانند. اصطلاحاً به آن می گویند تخصیص اکثر



## تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۳۷۵

(بهترین کسی که در باره ی تخصیص اکثر بحث کرده است صاحب فصول است). تخصیص اکثر قبیح است. پس سارعوا و استبقوا حمل بر وجوب نمی شود. ولی اگر حمل بر استحباب بکنیم، یک تخصیص نیاز نیست.

جواب سوم صاحب کفایه این است که این دو امر امر ارشادی هستند. امر ارشادی در الزامی بودن و نبودن تابع حکم عقل است. در مورد واجبات عقل حکم می کند که انجامش واجب است. در مورد مستحبات عقل حکم می کند که انجام فوری اش مستحب است. امر ارشادی که گرفتیم، از محل بحث خارج می شود. طبق جواب اول و دوم امر مولوی است.

روح مطلب: شیخ طوسی و سکاکی باید اثبات کنند که سابقوا و استبقوا دال بر وجوب اند. در این دو جواب یک کاری کردیم که این دو دال بر وجوب نباشند.

۲۵

### تطبیق جواب مرحوم مظفر

و الجواب (۴) عن الاستدلال بکلتا الآيتين أنّ الخيرات و سبب المغفرة كما تصدق على الواجبات تصدق على المستحبات أيضا، فتكون المسارعة و الاستباق شاملين لما (مسارعت و مسابقه ای که) هما (ما) في المستحبات أيضا (مثل واجبات). و من البديهي عدم وجوب المسارعة فيها (مستحبات)، كيف (چگونه سرعت در مستحبات واجب باشد) و (حالیه) هي (مستحبات) يجوز تركها رأسا.

و إذا كانتا (دو آیه) شاملتين للمستحبات بعمومهما (به واسطه ی عمومیت دو آیه؛ فقط آیه دوم عام است: جمع محلاى به الف و لام مفید عموم است. به مغفرت نمی گویند عام. بلکه می گویند مطلق شمولی؛ کاش ایشان به جای عمومهما می گفت بشمولهما). كان ذلك (شمول) قرينة على أنّ طلب المسارعة ليس على نحو الإلزام؛ فلا تبقى لهما (دو آیه) دلالة على الفورية في عموم الواجبات (مدعای شیخ طوسی و سکاکی).

بل لو سلّمنا باختصاصهما بالواجبات لوجب صرف (برگرداندن) ظهور صيغة «افعل» (سارعوا و استبقوا) فيهما في الوجوب (متعلق به ظهور: ظهور صیغه افعل در این دو آیه در وجوب) و حملها (صیغه افعل) على الاستحباب؛ نظرا إلى أنّا نعلم



## تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۳۷۶

عدم وجوب الفوریّة في أكثر الواجبات، فيلزم تخصيص (خارج کردن) الأكثر (واجبات) بإخراج أكثر الواجبات عن عمومهما.  
و لا شكَّ أنَّ الإتيان

أصول الفقه ( با تعلیقه زارعی )، ص: ۹۶

بالكلام عامًا مع تخصيص الأكثر و إخراج (كلام) من العموم بعد ذلك (اتيان الكلام عاما) قبيح في المحاورات (صحبت کردن ها) العرفيّة، و يعدّ الكلام (كلام عام) عند العرف مستهجنا (قبيح). فهل ترى يصحّ لعارف بأساليب الكلام (سخن گفتن) أن يقول مثلاً: «بعت أموالی» ثمّ يستثني (عارف) واحدا فواحدا حتّى لا يبقى تحت العامّ إلّا القليل؟! لا شكّ في أنّ هذا الكلام (تكلم) يعدّ مستهجنا (قبيح)، لا يصدر عن حكيم عارف (خداوند).

إذن (حرف معنا)، لا يبقى مناص عن حمل الآيتين على الاستحباب.

۴۱

مره و تکرار

۳-۲-۲-۸- مره و تکرار

صیغه امر دلالت می کند بر یک بار؛ یا مکرر؟

تکرار یعنی چه؟ سه نظریه است که این جا مطرح نشده است:

۱. تا آخر عمر باید تکرار بکنی.

۲. تا وقتی که مقدور است باید تکرار بکنی.

۳. در واجباتی که دارای وقت است باید در طول وقت این واجب را تکرار بکنی.



## تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۳۷۷

می فرماید تمام حرف هایی که در فور و تراخی زدیم این جا هم می آید: در مساله چهار قول است: دال بر مره، دال بر تکرار، مشترک لفظی، دال بر هیچ یک نیست. نظریه مرحوم مظفر و صاحب کفایه این است که دال بر هیچ یک نیست.

۴۲

مره و تکرار

۸. المَرَّةُ و التَّکرار

و اختلفوا (علما) أيضا (مثل اختلاف علما در فور و تراخی) في دلالة صيغة «افعل» على المَرَّةِ و التَّکرار على أقوال، كاختلافهم في الفور و التراخي.

و المختار هنا كالمختار هناك، و الدليل نفس الدليل من عدم دلالة الصيغة لا بهيئتها و لا بمادتها على المَرَّةِ و لا التَّکرار؛ لما عرفت من أنَّها (صيغته) لا تدلّ على أكثر من طلب نفس الطبيعة من حيث هي (طبيعت؛ بدون خصوصیت مره و تکرار)، فلا بدّ من دالّ آخر على کلّ منهما (مره و تکرار).




**توهم نسخ و پاسخ آن**

امام معصوم شنبه می گوید: لاتکرم الفساق من العلماء از الان. سه شنبه می فرماید: اکرم العلماء. عام بعد از عمل به خاص است. بعضی از علما در همین صورت فرموده اند که این عام ناسخ عام قبلی است. مرحوم مظفر فرمود که آن خاص مخصص این عام است. یعنی عام تخصیص خورده است. ولی بعضی از علما فرموده اند که این عام بعدی ناسخ است.

دلیل: از دو چیز تشکیل شده است:

(الف) ما در عام اصالة العموم پیاده می کنیم؛ سپس می گوییم مراد واقعی مولا عموم است.

(ب) اگر این خاص بخواهد مخصص عام بعدی باشد، باید یا قرینه باشد بر عام بعدی؛ یا اقوی باشد از عام بعدی (اظهر یا نص باشد). ولی یک چیزی این جا مانع می شود از اقوی بودن و قرینه بودن: احتمال منسوخ بودن خاص. پس تخصیص نیست.

**رد قسمت اول:** نهایت چیزی که از اصالة العموم به دست می آوریم این است که عموم مراد جدی است. یحتمل در مقام بیان حکم واقعی باشد و یحتمل در مقام بیان حکم ظاهری باشد.

رد قسمت دوم: خاص شامل شدنش به افراد خیلی قوی تر از شامل شدن عام به افرادش است. چون خاص افرادش کمتر است. مرحوم مظفر می فرماید شما در خاص احتمال منسوخ بودن می دهید. این احتمال اقوی بودن خاص را نمی اندازد. چون باز هم خاص شامل افرادش می شود و شمولش نسبت به افرادش قوی تر از شمول عام نسبت به افرادش است.

پس چه احتمال ندهید و چه احتمال بدهید، خاص شامل افراد خودش می شود و شمولش از عام قوی تر است.



و مع ذلك (لا مجال لتوهم ...). قيل بلزوم الحمل (حمل کردن عام) على النسخ؛ و لعلّ نظر هذا القائل إلى أنّ أصالة العموم جارية (به این نتیجه می رسد که عام در مقام بیان حکم واقعی است. اگر دو دلیل باشند که یکی بخواهد بشود ناسخ و دیگری منسوخ، هر دو باید در مقام بیان حکم واقعی باشند)، و لا مانع منها (اصاله العموم) إلّا احتمال أن يكون الخاصّ المتقدم مخصّصاً و قرينة على العامّ، و لكن أيضا (علاوه بر احتمال مخصص بودن خاص) يحتمل أن يكون منسوخاً بالعامّ، فلا (فاء نتیجه) يحرز أنّه من باب القرينة (قرینه بر عام). و لا شكّ أنّ الخاصّ المنفصل إنّما يقدّم على العامّ لأنّه أقوى الحجّتين (نظریه آخوند) و قرينة عليه (نظریه نایینی). و مع هذا الاحتمال (منسوخ بودن خاص) لا يكون الخاصّ المنفصل أقوى في الظهور من العامّ (دیگر قرینه بودنش را نگفته است. آخر بحث عام و خاص ایشان همه اش نظریه آخوند را می گوید).

قلت (مرحوم مظفر از هر دو قسمت جواب می دهد): الأصوب (اصوب و اشهر و ... در فقه و اصول اگر بخواهد ارزش داشته باشد باید مرادف با صواب و مشهور باشد). أن يحمل على التخصيص، كالصورة السابقة (یک از سه: ان يرد العام قبل وقت العمل بالخاص)؛ لما تقدّم من أنّ العامّ

أصول الفقه ( با تعلیقه زارعی )، ص: ۱۸۲

لا يدلّ على أكثر من أنّ المراد جديّ، و لا يدلّ في نفسه (خود عام: با قطع نظر از قراین) على أنّ الحكم (حکم عام) واقعيّ تابع للمصالح الواقعيّة الثابتة للأشياء بعناوينها (اشياء) الأوّليّة، و إنّما يكون العامّ ناسخاً للخاصّ إذا كانت دلّته على هذا النحو (در مقام بیان حکم واقعی)، و إلّا (اگر عام دلالت کند بر این که حکم واقعی است) (عدل لا يدلّ) فالعمومات الواردة في الشريعة على الأغلب (نود و نه درصد و نیم) ليست كذلك (در مقام بیان حکم واقعی). و أمّا (جواب از قسمت دوم): احتمال النسخ (مصدر مجهول است: احتمال منسوخ شدن خاص) فلا يقلّل من ظهور الخاصّ في نفسه (در محتوای خودش: علمای فاسق) (این «فی نفسه» با «فی نفسه» بالا تفاوت دارد) قطعاً، كما لا يرفع حجّيته



## تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۶۵۴

فیما (افرادى كه) هو (خاص) ظاهر فيه (ما)، فلا يخرج (احتمال خاص را) عن كونه (خاص) صالحا لتخصيص العام، فيقدم عليه؛ لأنّه (خاص) أقوى في نفسه (در محتوای خودش) ظهورا (نظریه مرحوم آخوند).

۲۸

### پاسخ دوم: اصلا ظهور عام تثبیت نمی شود

امام صادق به کسی دارد عام را می گوید که قبلا این خاص را به او فرموده است. اصلا موقعی که این آقا این عام را می شنود برای این عام ظهور در عموم تثبیت نمی شود. چرا که خاص در ذهن او هست. خاص مثل قرینه متصله است. اصلا از اول نمی گذارد برای عام ظهور در عموم تثبیت شود.

۲۹

### تطبیق پاسخ دوم: اصلا ظهور عام تثبیت نمی شود

بل يمكن أن يقال: إنّ العامّ اللاحق للخاصّ لا ينعقد له ظهور في العموم إلّا بدوياً (مراد از این بدوی را حین التکلمی نگیرید) بالنسبة إلى من لا يعلم بسبق الخاصّ (نسبت به کسی که علم دارد به سبق خاص همین هم پیدا نمی شود)، لجواز (علت لا ينعقد) أن يعتمد المتكلم في بيان مراده على سبقه، فيكون المخصّص السابق كالمخصّص المتّصل أو كالقرينة الحالية، فلا يكون العامّ ظاهراً في العموم حتّى يتوهم أنّه ظاهر في ثبوت الحكم الواقعيّ (پس عام بعدی ناسخ است).

الصورتان: الرابعة و الخامسة

إذا كانا مجهولي التاريخ أو أحدهما فقط كان مجهولاً؛ فإنّه (شان) يعلم الحال فيهما ممّا تقدّم (در تمامی صور خاص مخصص است)، فيحمل على التخصيص بلا كلام. و لا وجه لتوهم النسخ، لا سيّما بعد أن رجّحنا التخصيص في جميع الصور، و هذا واضح لا يحتاج إلى مزيد بيان.

۳۳

### مرور دوران بین تخصیص و نسخ



عام و خاص سه صورت پیدا کرد:

۱. هر دو معلوم التاريخ: سه صورت دارد:

یک: مقارن عرفاً: خاص مخصص است.

دو: تقدم عام بر خاص: دو صورت دارد: در هر دو صورت خاص مخصص است.

سه: تقدم خاص بر عام: دو صورت دارد: هر دو صورت خاص مخصص است.

۲. هر دو مجهول التاريخ: خاص مخصص است.

۳. احدهما معلوم و دیگری مجهول: خاص مخصص است.

### ۳-۶-باب ششم: مطلق و مقید

#### ۳-۶-۱-معنای مطلق و مقید

یک دسته بندی<sup>۱</sup>:

مطلق دو معنا دارد:

الف) لغوی: آزاد و رها شده. مثال: اللسان مطلق. به زبانی می گویند مطلق که هر چه که دوست دارد بگوید می تواند بگوید. در مقابل آن اللسان مقید: چیز هایی که دوست دارد بگوید نمی تواند بگوید. مثال دیگر: العنان مطلق.

۱. ح: بهترین کسی که درباره این دسته بندی حرف زده است صاحب فصول است.



## تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۶۵۶

(ب) اصولی: دو معنای اصولی گفته اند که اولی دقیق نیست و دومی دقیق است:

« ما دلّ علی معنی شایع فی جنسه: به لفظی می گویند که یک معنا دارد و آن معنا در دایره ی سنخ خودش شیوع دارد. شیوع دارد یعنی بر هر فردی از افراد قابل انطباق است.

مثال: رقبه؛ معنای آن: بنده. سنخ آن: بنده ها. این رقبه در محدوده ی سنخ خودش شیوع دارد: بر هر فردی از افراد بنده قابل انطباق است. ولی به ماژیک دیگر رقبه نمی گویند.

« مطلق و مقید نسبی است. مثال: رقبه ی مومنه نسبت به رقبه مقید است؛ ولی رقبه ی مومنه نسبت به رقبه ی مومنه ی سیاه مطلق است<sup>۱</sup>.

۴۰

### تطبیق معنای مطلق و مقید

أصول الفقه ( با تعلیقه زارعی )، ص: ۱۸۳

الباب السادس المطلق و المقید

و فيه ستّ مسائل:

المسألة الأولى: معنی المطلق و المقید

عرّفوا المطلق بـ«أنّه ما (لفظی که) دلّ علی معنی شائع (صفت برای معنی: بر هر فردی از افراد صدق می کند). فی جنسه (سنخ معنی)» و یقابله المقید. و هذا التعریف قدیم (از قدیم بوده است) بحثوا عنه کثیرا (مانند صاحب فصول که تک تک

۱. ح: مطلق خیلی با عام تفاوت دارد. مشهور یک فرقی گفته اند که باطل است. حضرت امام هم یک فرق عمیق گذاشته اند.

حضرت امام کم حرف زده است؛ ولی حرف که زده است عمیق زده است.



## تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۶۵۷

کلمات را بحث کرده است.) و أحصوا علیه عدّة مؤاخذات يطول شرحها. و لا فائدة في ذكرها ما دام أنّ الغرض من مثل هذا

التعريف هو تقريب (به ذهن) المعنى الذي وضع له اللفظ (لفظ مطلق)؛ لأنّه (علت برای لا فائده) من التعاريف اللفظيّة.

و الظاهر أنّه (شان) ليس للأصوليين اصطلاح خاصّ في لفظي المطلق و المقيّد، بل هما مستعملان بما (باء به معنای مع)

لهما من المعنى في اللغة، فإنّ المطلق مأخوذ من «الإطلاق»، و هو الإرسال و الشيوخ، و يقابله التقييد (فردا می گوئیم که

در نوع تقابل چهار نظریه است: مشهور: تضاد، صدر: تناقض، امام: ملکه و شبه ملکه، نایینی و مصنف: ملکه و عدم

ملکه) تقابل الملکه و عدمها، و الملکه: التقييد، و الإطلاق: عدمها، و قد تقدّم (ص ۷۰).